

معجزه ۲۰۱۸

برد- باخت- مساوی

سید محمد باقر ملایک

تیرماه ۱۳۹۷

راستش اینطوری نبوده که همه مواردی که در طول این سال‌ها تدریس کرده‌ام از یک کیفیت بهره برده باشند. یعنی برای انتقال صحیح یک مطلب به مخاطب‌ها که تنوع هم دارند، اغلب مواقع باید کلمات به کمک آدم بیایند. کلمه کم آوردیم، از مثال استفاده می‌کنیم. مثال‌هایی از جون آدمیزاد گرفته تا شیر مرغ. و در همین راستای اعتراف به ضعف، باید بگویم که یکی از پیچیده‌ترین موضوعاتی که در طول تدریس مباحث سیستم با آن مواجه بودم، موضوعی بود تحت عنوان "**مفهوم عملیاتی**". در دسرتان ندهم، آنقدر باید مثال می‌زدم تا یکی بفهمد که چرا نمی‌فهمد "**مفهوم عملیاتی**" واقعا چیست!

خب قبول کنید این شیوه آموزش خودش کار سختی ست. بهترین مثال در این مدت این‌ها بوده:

- ۱- شما نمی‌توانید و اصلاً لازم نیست خدا را برای هوایی که اطراف کره زمین را احاطه کرده شکر کنید؛ زیرا نفس کشیدن خارج از اراده ما شکل می‌گیرد.
- ۲- شما نمی‌توانید با یک ماهی خارج از آب صحبت کنید. اگر احیاناً لازم است با او صحبت کنید، باید حتماً بروید داخل آب و ابتدا زبان ایما و اشاره را به ماهی مزبور بیاموزید.

۳- شما نمی‌توانید در زمین بازی فوتبال به یک فوتبالیست توضیح دهید که بازی دیگری هم هست به اسم والیبال که توپ را با دست می‌زنند.

۴- شما نمی‌توانید با دیگران آنقدر صادق باشید که به چیزهایی که نمی‌فهمید اعتراف کنید.

و در پاسخ به این سوال که "درس را فهمیدید؟" هم تصور می‌کنم که همه برای اینکه دل من نشکند، می‌گفتند: "بلی... برو جلو... سر مبحث بعدی". و با مثال‌هایی از این دست، زمان می‌گذشت. تا اینکه سال ۲۰۱۸ رسید و تیم ملی به روسیه رفت و در بازی اول بردیم و خوشحال ریختیم در خیابان‌ها. من هم رفتم، و تا ساعت ۲ بامداد گرفتار شدم و تا صبح خوابم نبرد. در بازی دوم باختیم و دوباره مردم ریختند به خیابان‌ها. آن شب ما دیگر نرفتیم ولی باز هم تا ساعت ۲ بامداد صدای بوق نگذاشت که تا صبح بخوابیم. در بازی سوم مساوی شدیم و باز هم عده‌ای ریختند به خیابان‌ها و باز هم همان بوق تا ساعت ۲ و بقیه ماجرا.

تا صبح در حالت خواب‌وبیداری بودم. از یک طرف صدای بوق‌ها نمی‌گذاشت بخوابم و فکر می‌کردم که این چه پدیده‌ایست که می‌برند، می‌بازند و مساوی می‌کنند و به یک میزان خوشحالند.

این همه مردم، پیر و جوان، زن و مرد.

فرشته‌ای در دمدمه‌های صبح آمد و گفت، برخیز که ما بعد از این همه سال، بهترین مثال را که ملتی بتوانند آن‌را بفهمند به تو ارزانی کردیم. هراسان از حالت خواب‌وبیداری برخاستم. این چه حکمتی داشت؟ باید سوالی طرح می‌کردم.

مطمئن بودم فرشته‌ها فوتبال بازی نمی‌کنند. بنابراین باید از مردم سوال می‌کردم.

سوال کردم که برای چه خوشحالید؟ آیا بردید؟

می‌گفتند، بردیم و باختیم و مساوی کردیم و حذف شدیم.

چرا خوشحال هستید؟

پاسخ می‌دادند که "خوب بازی کردیم".....یعنی:

خوب بازی کردیم و بردیم.

خوب بازی کردیم و باختیم.

خوب بازی کردیم و مساوی شدیم.

در کل خوب بازی کردیم و حذف شدیم.

همینه...داستان همین بود. برای چیزی که بیست سال زور می‌زدم تا یاد بدهم که مفهوم عملیاتی سیستم بسیار مهم‌تر از دستاوردهای آن است، مثالی یافته بودم که همه‌ی مردم زودتر از خودم فهمیده بودند. عمری بود که سعی می‌کردم توضیح دهم که تا تکلیف "مفهوم عملیاتی" را مشخص نکنید، نمی‌توانید سیستم را شکل بدهید، و یا در مورد موفقیت و یا ضعف آن سخنرانی کنید. می‌خواستم یاد بدهم که علت ناراحتی و نارضایتی مردم، در نتایج ضعیف اقتصادی و فرهنگی و غیره کشور نیست. علت ناراحتی همه این است که همگی "بد بازی" می‌کنید.

می‌خواستم توضیح دهم که نتیجه یک بازی، مشابه خروجی یک سیستم، لزوماً تعیین کننده میزان رضایت تماشاچی‌ها و حتی خود بازیکنان نیست. دو مثال مشخص هم داشتم. اول جام جهانی ۲۰۱۸ و دوم خودکشی آن طراح مد و خبرنگار معروف، که همزمان با جام جهانی خودکشی کردند.

چرا؟ چون نتیجه آنقدرها هم که برخی اصرار دارند، مهم نیست. یعنی تعیین کننده رضایت و ضمانت کننده ادامه بازی نیست. اصلاً آنکه بد بازی کرده، نهایتاً خودش هم خسته شده و به این بازی بد خاتمه خواهد داد. و آنکه خوب بازی کرده، لبخندش همیشه در کنارش بوده. اصلاً داستان سیاه نمایی دشمنان و سفید نمایی دوستان نیست. داستان، نحوه‌ی بازی نمایش است. نمایشی که باید خوب اجرا شود. سیاه و سفیدش مهم نیستند.

آن‌هایی هم که از وضع و نتایج زندگی خود راضی نیستند و دست به ترک بازی (همان مملکت) می‌زنند، همین مشکل را دارند. یعنی با ترک بازی لزوماً به بازی بهتری وارد نخواهند شد. و بهتر است بدانند، ترک بازی هم معادل بد بازی کردن است. مقامات هم که سعی می‌کنند با دادن آمار دل مردم را خوش کنند، آن‌ها هم متوجه نیستند که مشکل مردم نتیجه بازی و آمار عملکرد آنها نیست. مشکل آنها این است که مدیران نظام شریطی را رقم زده‌اند و اوضاع را به طریقی درآورده‌اند که هم خودشان بد بازی می‌کنند و هم مردم را مجبور می‌کنند که بد بازی کنند. نتیجه اینکه سیستمی ایجاد شده، که هم پولدارش ناراضیست و هم فقیرش، هم دزدش ناراضیست و هم مالباخته‌اش. هم پلیسش شکایت دارد و هم قاضی و دادستانش. هم دانشجویش و هم استادش. هم بازاری‌اش و هم اداری‌اش.

خب ...چه باید کرد؟ به چه نیاز داریم؟

نیازمندان یک بازی خوب، بازی را با شفافیت آغاز می‌کنند. و البته نیازمند تعدادی مربی خوب هم هستیم. مربی‌ای که اصول بازی خوب و بد، هردو را نشان می‌دهد. اینکه فقط یکی را بدانیم کافی نیست. باید دانست بازی خوب چه اصولی دارد و بازی بد چه اصولی دارد. اینکه سعی کنیم بد بازی نکنیم به این مفهوم نیست که خوب بازی خواهیم کرد. و اینکه سعی کنیم خوب بازی کنیم، به این

مفهوم نیست که نخواهیم توانست بد هم بازی کنیم. نکته در همین است که وقتی سعی خود را کرده اید که گل نخورید و نهایتاً گل خوردید، باید شیوه بازی را عوض کنید. البته خوبی فوتبال این است که مطمئناً بیشتر از ۹۰ دقیقه وقت بازی دارید ولی در بازی زندگی مشکل اینجاست که داوری هست که هر وقت دلش خواست سوت می‌زند، که بازی تمام شد.

خدایی که من می‌شناسم، تماشاچی اجرای قوانینی که وضع کرده نیست. او خودش هم بازیکن و هم بازی‌ساز و هم داور، و او عین خود بازیست. اینکه در کنار چنین موجودی چگونه باید بازی کرد، سوال همه ماست. سوال همه ی بشریت است.

من فقط می‌توانم بگویم، بازی با او زمان محدودی دارد. سوت در دستان اوست. نتیجه بازی را او تعیین می‌کند. تنها کاری که می‌توانید بکنید این است که فقط خوب بازی کنید. او بازیکنان خوب را دوست دارد.

هزارپای لنگ